

او برای شهادت گریه می کرد



خاطراتی کوتاه از شهید سلیمانی

شهید قاسم سلیمانی :

یا ابا عبدالله کاش ما بودیم در کربلا و شما را یاری می کردیم.
شرط شهید شدن، شهید بودن است. اگر امروز کسی را دیدید
که بوی شهید از کلام او، از رفتار او، از اخلاق او استشمام شد،
بدانید او شهید خواهد شد.

تمام شهدای ما این مشخصه را داشتند. قبل از اینکه شهید
شدند، شهید بودند. آنها عند ربهم یرزقون هستند.



یاران همه رفتند، افسوس که جا مانده منم
حسرتا این گل خارا، همه جا رانده منم
پیر ره آمد و طریق رفتن آموخت
آنکه نا رفته و جا مانده منم

*- اخلاص شهید سلیمانی

شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی در اوج اخلاص بود و رهبر انقلاب با تأکید بر مبانی فکری نهفته در کارهای شهید سلیمانی، از کارهای ایشان تحت عنوان "مکتب حاج قاسم" یاد کردند و همواره از "اخلاص" ایشان به عنوان یکی از اصلی‌ترین مولفه‌های این مکتب سخن گفته‌اند.



*- رهبر انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران که پس از حضور میلیون‌ها ایرانی در تشییع جنازه شهید سلیمانی ایراد شد، علت این همه حضور و عشق مردم به شهید سلیمانی را نتیجه‌ی اخلاص این شهید دانستند و فرمودند که: زمانی این حادثه‌ی عظیم - شهادت ایشان و حضور میلیونی مردم در تشییع جنازه ایشان - درک می‌شود که به این شهید به چشم یک مکتب نگاه کنیم. - خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۹۸/۱۰/۲۷

*- اخلاص حاج قاسم

رهبر انقلاب: "اولاً شهید سلیمانی، هم شجاع بود، هم با تدبیر بود؛ از همه‌ی اینها بالاتر، اخلاص او بود؛ با اخلاص بود؛ این ابزار شجاعت و ابزار تدبیر را برای خدا خرج می‌کرد؛ اهل تظاهر و ریا و مانند اینها نبود. اخلاص خیلی مهم است. ماها تمرین کنیم در خودمان اخلاص را."

- اخلاص او بی‌نظیر بود - آن وقت در جلسه‌ای که ما غالباً با همین مسئولین مختلف که ارتباط با کار او داشتند داشتیم - جلسات رسمی معمولی - حاج قاسم یک گوشه‌ای می‌نشست که اصلاً دیده نمی‌شد. آدم گاهی اوقات می‌خواست بداند یا استشهاد کند، باید می‌گشت تا او را پیدا می‌کرد؛ خودش را جلوی چشم قرار نمی‌داد، تظاهر نمی‌کرد. " - دیدار مردم قم ۱۳۹۸/۱۰/۱۸ -

*- او آرزوی شهادت داشت

رهبر انقلاب: خوشا به حالش، خوشا به حالش، خوشا به حالش! او به آرزوی خودش رسید؛ او آرزو داشت؛ برای شهیدشدن گریه می‌کرد؛ خب خیلی از رفقاییش هم رفته بودند و داغدار رفقاییش هم بود اما در خودش هم شوق به شهادت جوری بود که اشک او را جاری می‌کرد؛ به آرزوی خودش رسید.

بیانات در منزل سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، ۱۳۹۸/۱۰/۹۸

* - شهید سلیمانی خستگی ناپذیر بود

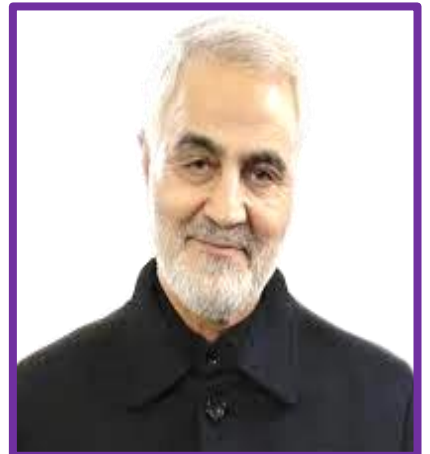
رهبر انقلاب : مجاهدت در راه خدا یعنی یک مبارزه‌ی درونی؛ هر جهاد بیرونی، در واقع تکیه دارد به یک جهاد درونی؛ یعنی آن مردی که می‌رود جلوی دشمن و واهمه نمی‌کند و در همه‌ی میدانها نه خستگی می‌فهمد، نه سرما می‌فهمد، نه گرما می‌فهمد، این اگر چنانچه در درون خودش در آن جهاد اکبر پیروز نشده بود، این جور نمیتوانست [جلوی دشمن] برود؛ پس مجاهدتهای بیرونی، متکی به مجاهدتهای درونی است. شما هم تکیه کنید به همان مجاهدت درونی خودتان و با یاد خدا دلتان را آرامش بدهید؛ ان شاء الله خدای متعال دل‌های شما را آرامش خواهد داد. ما هم دعا میکنیم. می‌بینید مردم چه کار دارند میکنند برای حاج قاسم؛ این برای شما تسلّا است. امروز در تهران -بالا، پایین، همه جا؛ حال اینجا دور خانه‌ی شما که جمعیت فراوانی ایستاده‌اند- در شهرهای مختلف، همه‌ی مردم عزادارند یعنی احساس عزاداری میکنند؛ این برای شما تسلّا باید باشد. بدانید که مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از اخلاص است؛ این اخلاص است. اگر اخلاص نباشد، این جور دل‌های مردم متوجه نمیشود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این که دل‌ها این جور همه متوجه میشوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک اخلاص بزرگی در آن مرد وجود داشت، مرد بزرگی بود. خدا ان شاء الله در جانش را عالی کند. بیانات در

منزل سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، ۱۳/۱۰/۹۸

حمید حسنی هم‌رزم سردار شهید حاج قاسم سلیمانی :

ایشان خصایص اخلاقی بسیار زیادی همچون ایثار، از خودگذشتگی و مردم‌داری داشتند و به عنوان فرمانده هرگز به ما اجازه نمی‌دادند که با مردم رفتار بدی داشته باشیم. ایشان به صله رحم خیلی اعتقاد داشتند و نیکی به پدر و مادر را سرلوحه کار خود قرار می‌دادند ایشان وقتی بعد از مأموریت، به کرمان برمی‌گشتند بعد از فرودگاه مستقیم به رابر برای دستبوسی و دیدار با والدین می‌رفتند. خود ایشان به همسرشان و خانواده خود بسیار احترام می‌گذاشتند.

حاج قاسم سلیمانی بسیار مظلوم بودند ایشان گاهی از خستگی زیاد در حسینیه پتویی زیر سرشان می‌گذاشتند و استراحت می‌کردند.



* - تواضع

شهید سلیمانی

* - شهید سلیمانی دنبال تغییر افراد بود نه تنبیه

امنیت منطقه که سپرده شد به فرمانده سلیمانی، حساب کار دست اشرار آمد؛ خیلی‌هایشان آمدند زیر پرچم جمهوری اسلامی. مانده بود بان‌دی که سرکرده‌شان خیلی قلدر بود؛ حدود چهل پنجاه نفر برایش کار می‌کردند. میخواستند با خرابکاری‌هایشان جاده‌ها را ناامن کنند به اسم جمهوری اسلامی.

نه ژاندارمری، حریفشان شده بود، نه بچه‌های کمیته. فکر می‌کردند این بار هم مثل دفعه‌های قبل چند نفر را سر می‌برند، بقیه هم عقب‌نشینی می‌کنند؛ اما حاجی آدمی نبود که کم بیاورد.

هفت شبانه‌روز نقطه به نقطه‌ی روستا را گشتیم تا گیرشان آوردیم. وقتی دیدند از آسمان و زمین محاصره شده‌اند، چادر زن‌هایشان را پوشیدند و فرار کردند. ما خیال عقب‌نشینی نداشتیم؛ دو روز درگیر بودیم. آخر سر خود سرکرده‌شان داوطلب شد تسلیم شود.

پنج پاسدار گروگان گذاشتیم تا بیاید کرمان با حاج قاسم صحبت کند.

نمیدانم در اتاق جلسات چه گذشت که طرف وقتی آمد بیرون، زار زار گریه می‌کرد. پرسیدم: «چیزی شده؟ اتفاقی افتاده؟» گفت: «ابهت این مرد من رو گرفته. بذارید اگر کشته میشم به دست این مرد کشته بشم که افتخاری برام باشه.»

حاجی این بار از در رأفت وارد شد و طرف را تأمین داد. کارهایش که راست و ریس شد، فرستادش مشهد. می‌خواست امام رضا علیه‌السلام، واسطه شود برای پذیرش توبه آن بنده خدا. در این مدت، هم برای روستایشان تلمبه آب برد، هم زمین کشاورزی بهشان داد. مشهدی وقتی برگشت، چسبید به کار و کشاورزی. دیگر پاک شده بود مثل طفلی که تازه از مادر زاده می‌شود.

راوی: ابراهیم شهریاری

* - احترام به پدر و مادر

خداوندا، تو را سپاس که مرا از پدر و مادر فقیر، اما متدین و عاشق اهل بیت و پیوسته در مسیر پاکی بهره‌مند نمودی. از تو عاجزانه می‌خواهم آنها را در بهشت و با اولیاءت قرین کنی و مرا در عالم آخرت از درک محضرشان بهره‌مند فرما.

متن وصیت نامه‌ی شهید سلیمانی





نماز شب در اندیشه
سردار سلیمانی

*- معنای ان تنصرا لله چیست؟ یعنی اگر شما ۱ درصد از ۱۰۰ درصد توانایی دارید، لازم است در همین کمی که دارید خوب و حداکثری ظاهر شوید. همین کم را درست انجام دهید. این ۱ درصد را شما انجام بدید و مابقی ۹۹ درصد را به خدا بسپارید معنای ان تنصرا لله همین است. و بعد مطمئن باشید که به سلامت و با پیروزی کامل بر می گردیم. یک توصیه هم به شما بکنم و آن این است که: "شعار حقیقی همه مجاهدان و رزمندگان، نماز شب است، نماز شب، نماز شب، نماز شب و توسل به خداوند و به اهل بیت علیهم السلام.

سخنرانی سردار سلیمانی به زبان عربی در جمع رزمندگان مقاومت

*- ولایتمداری شهید سلیمانی

خدایا! تو را سپاس می گویم به خاطر نعمتهایت. خداوندا! تو را سپاس که مرا صلب به صلب، قرن به قرن، از صلبی به صلبی منتقل کردی و در زمانی اجازه ظهور و وجود دادی که امکان درک یکی از برجسته ترین اولیائت را که قرین و قریب معصومین است، عبد صالحت خمینی کبیر را درک کنم و سرباز رکاب او شوم. اگر توفیق صحابه رسول اعظم محمد مصطفی را نداشتم و اگر بی بهره بودم از دوره مظلومیت علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم و مظلومش، مرا در همان راهی قرار دادی که آنها در همان مسیر، جان خود را که جان جهان و خلقت بود، تقدیم کردند.

خداوندا! تو را شکرگزارم که پس از عبد صالحت خمینی عزیز، مرا در مسیر عبد صالح دیگری که مظلومیتش اعظم است بر صالحیتش، مردی که حکیم امروز اسلام و تشیع و ایران و جهان سیاسی اسلام است، خامنه ای عزیز - که جانم فدای جان او باد - قرار دادی. پروردگارا! تو را سپاس که مرا با بهترین بندگان در هم آمیختی و درک بوسه بر گونه های بهشتی آنان و استشمام بوی عطر الهی آنان را - یعنی مجاهدین و شهدای این راه - به من ارزانی داشتی. متن وصیت نامه ی شهید سلیمانی

*- اخلاص و تواضع شهید سلیمانی

آیت الله العظمی سبحانی: او می دانست که شهادت در کنارش است و روزی کفنش را آورد من امضا کردم، هر چند به او گفتم که شما فوق این امضا هستید، اما کفن ایشان را امضا کردم، معلوم می شود او در راه رفتن بود و این مسأله را احساس کرده بود و خدا او را با شهدای کربلا محشور کند.

*- عشق به اهل بیت

خداوندا! ای قادر عزیز و ای رحمان رزاق، پیشانی شکر و شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیع، عطر حقیقی اسلام، قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابی طالب و فاطمه اطهر بهره‌مند نمودی؛ چه نعمت عظمایی که بالاترین و ارزشمندترین نعمتهایت است؛ نعمتی که در آن نور است، معنویت، بیقراری که در درون خود بالاترین قرارها را دارد، غمی که آرامش و معنویت داد.

متن وصیت‌نامه‌ی شهید سلیمانی

*- اگر مسئولین همراه مردم باشند

در خاطره‌ای جالب که خود شهید سلیمانی مطرح کرده بودند وی گفته بود: یک بار از ماموریتی بر میگشتم و منتظر نماندم تا ماشین برایم بفرستند بنابراین از یکی از راننده‌های تاکسی فرودگاه خواستم من را به جایی که می‌خواهم ببرد.

سوار تاکسی شدم در میان راه راننده جوان گهگاهی به من نگاه می‌کرد اما ساکت بود اما انگار می‌خواست چیزی بگوید. آن وقت من از راننده سوال کردم آیا من شبیه یکی از آشنایان شما هستم؟

راننده برای بار دوم به من نگاه کرد و از من پرسید آیا شما یکی از نزدیکان سردار سلیمانی هستی؟ آیا رابطه یا نسبتی مثلا برادر یا پسر خاله‌اش هستی؟ به او گفتم من، خود سردار سلیمانی هستم.

راننده جوان خندید و گفت با من شوخی می‌کنی؟ سردار سلیمانی خندید و گفت: نه شوخی نمی‌کنم من خودم سردار سلیمانی هستم. راننده گفت: به خدا قسم بخور و من قسم خوردم که، به خدا من سردار سلیمانی هستم.

راننده ساکت شد و چیزی به من نمی‌گفت پس از او سوال کردم چرا ساکتی؟ دوباره چیزی به من نگفت. از او سوال کردم با سختی و گرانی زندگی و مشکلات دیگر چطور سر می‌کنی؟ راننده جوان به من نگاه کرد طوری که در نگاهش حرف و کلامی بود و به من گفت اگر تو خود سردار سلیمانی هستی پس من هیچ مشکلی ندارم. شهید سلیمانی این قصه را مطرح کرده بود و گفته بود؛ اگر مسوولین به درد و رنج مردم توجه کنند و اهتمام بورزند مردم هم با آنها همکاری می‌کنند و ملت ما بهترین سرشت و ذات را دارند و فهیم هستند و مسائل و امور را به خوبی درک می‌کنند.

*- تواضع سردار دلها

سردار فتاحی : حاج قاسم خیلی مخلص بود، زمانی که در جنوب شرق ماموریت داشتیم شب به یک پاسگاه ژاندارمری که روستا بود رفتیم و قرار بود صبح برای شناسایی حرکت کنیم.

همرزم **سردار سلیمانی** گفت: آن شب به دلیل کمبود جا باید حدود ۱۴ نفر در یک اتاق می خوابیدیم در حالی که فقط یک تخت سربازی در اتاق بود.

وی ادامه داد: من به گمان اینکه سردار سلیمانی برای استراحت به اتاق دیگری می رود قبل از ورود بقیه روی تخت دراز کشیدم.

ولی وقتی حاج قاسم را در حال ورود به اتاق دیدم از جا بلند شدم، اما حاج قاسم آمد داخل همان اتاق و از من خواست سر جایم دراز بکشم.

من با اصرار خواستم ایشان به جای من روی تخت بخوابند اما خطاب به من گفت: من فرمانده تو هستم و به تو امر می کنم همانجا بخوابی.

آن شب حاج قاسم با وجود کمبود جا زیر تختی که من خوابیده بودم با سختی خوابید و به ما درس‌های بزرگی داد.

*- مهمان نوازی حاج قاسم

سردار فتاحی: زمانی فرمانده تیپ بودم و وقتی به کرمان می آمدم خدمت حاج قاسم می رفتم. حاج قاسم علاوه بر اینکه با روی باز مرا به حضور می پذیرفت، ظهر نیز مرا به خانه خودش می برد.

*- هیچی نگو

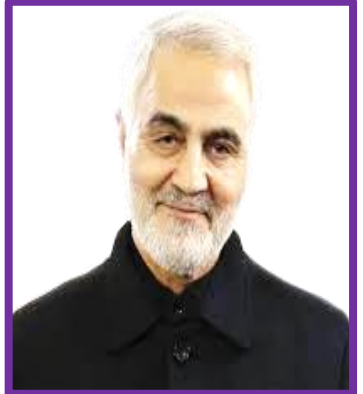
سردار فتاحی: تا جایی که امکان داشت مشکلات را حل می کرد و تلاش داشت اطرافیانش را حفظ کند تا از مسیر انقلاب خارج نشوند. یک روز گزارش اقدامات نادرست یکی از نیروها را به حاج قاسم ارائه کردم. در پاسخ پرسید آیا یک درصد احتمال می دهی که او در این مسیر بماند و خوب بشود؟ و من گفتم بله.

لذا حاج قاسم ادامه داد: پس هیچی نگو.

سردار دلها سرکشی به خانواده شهدا و جانبازان را علیرغم کار زیاد در راس امور خود قرار داده بود و خیلی از فرماندهانش مراقبت می کرد که اسیر و شهید نشوند.

*- ورزش

سردار محمدجعفر اسدی: حاج قاسم سلیمانی در دوره نوجوانی ورزشکار بود و روزهای اولی که برای عضویت در سپاه مراجعه کرده بود، به دلیل استیل ورزشکاری اش و این که پیراهن آستین کوتاه می پوشید، اجازه ورود به سپاه را به او نمی دادند و با پارتنی بازی وارد سپاه شد.



*- توجه به معنویات

محمود خالقی / هم‌رزم شهید سلیمانی : من تا لحظه‌ی آخر با شهید سلیمانی بودم و بنا به وصیت ایشان جنازه‌ی پاک ایشان را در گلزار شهدای کرمان دفن کردم. یکبار ما مدینه‌النبی رفتیم. درب مسجد النبی ساعت ۲۳ تا یک ساعت قبل از اذان صبح بسته میشد. ما قبل از اذان صبح زودتر از بقیه زائران میرفتیم پشت درب مسجد تا درب باز شود. وقتی درب باز میشد زائران همه تند تند حرکت می‌رفتند تا به مسجد برسند. ما هم تند تند راه می‌رفتیم تا زودتر از بقیه زائران در قسمت روضه‌ی مسجد نبی برسیم و زیارت کنیم. آنقدر سریع و سریع می‌رفتیم که انگار مسابقه دوندگی بود. - برنامه‌ی "مسافر بهشت"، رادیو معارف -

*- تواضع و اعتقادات عمیق شهید سلیمانی :

محمد خالقی / هم‌رزم شهید سلیمانی: سال ۹۶ یکبار با حاج قاسم سلیمانی، رفته بودیم خدمت آیت‌الله جوادی آملی. حاج قاسم کفنش را در آورد، و به ایشان گفتند: کفن من را امضاء کنید؛ چرا که ایشان بنده‌ی خوب خدا بودند.

آقای جوادی گفتند: ما کی باشیم که پارچه کفن شما را امضاء کنیم، شما عمری در راه خدا جهاد کردید. ولی ایشان اصرار کردند و بالاخره آقای جوادی آملی کفنشان را امضاء کردند. شب در یک جایی این پارچه را در آوردند و روی پارچه را دیدم که دعای که روی کفن می‌نوشتند روی پارچه بود. حتی به من گفت: شما این کفن ما را امضاء کن. شهید سلیمانی یک انگشتری داشتند و به من گفتند: من با این انگشتر تمام نماز شب‌هایم را خوانده‌ام. گفتند وقتی خواستی من را دفن کنی، این انگشتر را در کفنم بگذار.

*- تواضع شهید سلیمانی

محمد خالقی / هم‌رزم شهید سلیمانی: با هم رفتیم جمکران. مسئولین بازرسی ایشان را نشناختند و شروع کردند به گشتن حاج قاسم. سردار سلیمانی هم دستشان را بالا گرفتند و آنها شروع کردند به گشتن..

*- تواضع شهید سلیمانی

محمد خالقی / هم‌رزم شهید سلیمانی: در یک دیدار رفته بودیم خانه‌ی یکی از شهدا. یک دختر شهید در نامه‌ای به ایشان نوشته بودند: " من با دیدار شما، غم چندین ساله‌ی از دست دادن پدرم را فراموش کردم ".

شهید سلیمانی هم در جواب ایشان نوشته بود: " من وصیت میکنم که این نامه را در قبر من قرار داده شود تا در تاریکی قبر، این نامه باعث شفاعت من شود".

*- عظمت جهاد حاج قاسم

سید هاشم‌الحیدری معاون فرهنگی حشدالشعبی عراق: چندسال قبل خدمت سید حسن نصرالله بودم. از سید سؤال کردم؛ سید بعد از امام زمان و رهبری کی رو دوست دارید. سید حسن خندید و گفتند حاج قاسم سلیمانی. ایشان بعد فرمود: چند روز پیش بعد از نماز صبح داشتم فکر میکردم. توی ذهنم آمد که اگر عزرائیل ملک‌الموت آمد و گفت: یا روح تو را بگیرم یا روح حاج قاسم سلیمانی، کدام را انتخاب میکنی؟

سید حسن نصرالله گفت: بدون تأخیر گفتم حاج قاسم سلیمانی.

در چندین جلسه خدمت حاج قاسم خواستم بگم ولی خجالت کشیدم. بالاخره یکبار قضیه را به سردار گفتم. حاج قاسم گریه کرد و گفت: من کجا و سید حسن نصرالله کجا؟! حاج قاسم میگفت: وقتی سید نصرالله می‌آیند ایران آنقدر رهبری ایشان را گرم در آغوش میگیرند که من غطبه میخورم و حس میکنم که رهبری دری از درهای بهشت را به روی سید حسن نصرالله باز میکنند. / برنامه جهانمرد شبکه‌ی افق

*- بصیرت حاج قاسم سلیمانی

حجت‌الاسلام محمد کیاسری کاظمی، هم‌رزم شهید سلیمانی:

به سردار سلیمانی گفتم این همه از شما درخواست دارند که شما بیایی کاندیدای رئیس جمهوری بشی، چرا کاندید نمیشی؟

گفت: این خواست دشمن است که ما اطراف شهر رو رها کنیم بیایم توی شهر، بعد دشمن ما رو توی شهر غافل گیر کند.

گفتم: اگر رهبری از شما بخواد چی؟ گفت: رهبری هیچوقت از من نمیخواه. ایشان اینقدر با نظر رهبری آشنا بود که با قاطعیت این جواب را گفت. - برنامه " شهید مقاومت " رادیو معارف -

*- سردار سلیمانی خستگی ناپذیر بود

فرزند شهید سردار سلیمانی : به پدرم می‌گفتیم نروید خسته‌اید، مریض هستید؛

می‌گفت: من نروم چه کسی برود؟ شما قبول می‌کنید ناموس مردم، بچه‌های بی‌گناه در چنگال یک مشت حیوان وحشی اسیر و گرفتار شوند، مرزهایمان به خطر بیفتد و فردا اینها به داخل کشور ما بیایند و جان و مال و ناموس مردم را به غارت ببرند و من در خانه کنارشان بمانم؟ ما با سوالی که کردیم از خودمان شرمند شدیم.

*- احترام به پدر و مادر

خاطره‌ای از سردار شهید حاج قاسم سلیمانی که در زمان حیاتش اجازه نداد منتشر شود.

مادربزرگوار سردار حاج قاسم سلیمانی که از دنیا رفتند، پس از چند روز با جمعی از خبرنگاران تصمیم گرفتیم برای عرض تسلیت به روستای قنات ملک برویم. با هماهنگی قبلی، روزی که سردار هم در روستا حضور داشتند، عازم شدیم.

وقتی رسیدیم ایشان را دیدیم که کنار قبر مادرشان نشسته و فاتحه می‌خوانند. بعد از سلام و احوالپرسی به ما گفتند من به منزل می‌روم شما هم فاتحه بخوانید و بیایید. بعد از قرائت فاتحه به منزل پدری ایشان رفتیم. برایمان از جایگاه و حرمت مادر صحبت کرد و گفت: این مطلبی را که می‌گویم جایی منتشر نکنید.

گفت: همیشه دلم می‌خواست کف پای مادرم را ببوسم ولی نمی‌دانم چرا این توفیق نصیبم نمی‌شد. آخرین بار قبل از مرگ مادرم که این‌جا آمدم، بالاخره سعادت پیدا کردم و کف پای مادرم را بوسیدم. با خودم فکر می‌کردم حتماً رفتنی‌ام که خدا توفیق داد و این حاجتم برآورده شد .

سردار در حالی که اشک جاری شده بر گونه‌هایش را پاک می‌کرد، گفت: نمی‌دانستم دیگر این پاهای خسته را نخواهم دید تا فرصت بوسیدن داشته باشم. - منبع : ایسنا -

*- قدرت سردار سلیمانی

حجت‌الاسلام کیاسری کاظمی، هم‌رزم شهید سلیمانی:

در سال ۹۴ کمتر از ده درصد سوریه دست ما بود. امروز در زمان شهادت سردار سلیمانی بیش از ۸۰ درصد سوریه دست ماست و همان هم دارد از دست تروریستها گرفته میشود. / برنامه شهید مقاومت رادیو معارف

* - اهل پارتی بازی نبود

طهرانچی گفت: آن زمان که در دانشگاه شهید بهشتی بودم، طی جریانی به طور اتفاقی متوجه شدم که دختر شهید سردار سلیمانی دانشجوی همان دانشگاه است. آن طور که متوجه شده بودم، یکی از اساتید در خصوص یک واحد درسی، برای دختر سردار مشکلی ایجاد کرده بود. این موضوع را وقتی به دیدار خانواده این شهید رفته بودم با دخترش مطرح کردم.

دختر سردار ضمن تایید آن اتفاق گفت: وقتی این موضوع را با پدرم مطرح کردم، با مخالفت شدید او برای معرفی خودم به عنوان دختر سردار سلیمانی مواجه شدم.

پدرم تاکید کرد: مبدا خودت را در دانشگاه معرفی کنی که من دختر سردار سلیمانی هستم. با اینکه سردار سلیمانی حاضر نشد برای دخترش پارتی بازی کند ولی جالب بود که سردار خود شخصا به طور مرتب پیگیر امورات فرزندان شهدای مدافع حرم بود و مرتب نامه می‌نوشت و جویای احوال آنها بود.

* - قدرت نفوذ کلام حاج قاسم

حجت‌الاسلام کیاسری کاظمی، هم‌رزم شهید سلیمانی:

حاج قاسم سلیمانی یک نفوذ کلام عجیبی داشت. یک افسر مشهور روسی را در یکی از عملیات‌های سوریه دیدم. آن افسر مسیحی بود. دیدم روی پیراهنش نوشته "جانم فدای رهبر".

پرسیدم: این رهبر منظورش کیه؟ افسر روسی گفت: سید علی.

از افسر روسی پرسیدم حاج قاسم سلیمانی که آمد روسیه، چگونه پوتین را راضی کرد که به معرکه‌ی سوریه بیاید؟!

افسر روسی گفت: من نمیدانم ولی جالب بود که بعد از اینکه حاج قاسم رفت روسیه و پوتین را قانع کرد، پوتین مدتی بعد آمد دیدار رهبر انقلاب. و آنجا بود که پوتین گفت: "من مسیح را در صورت، رهبر ایران دیدم".

افسر روسی می‌گفت: "بعد از این دیدار بود که پوتین میگفت: هر وقت رهبر ایران سخنرانی کرد برای من ترجمه کنید تا من از دنیا عقب نمانم."

- برنامه "شهید مقاومت" رادیو معارف -



حجت‌الاسلام کیاسری کاظمی :

نماینده ولی فقیه در نیروی قدس، حجت‌الاسلام شیرازی گفتند: حاج قاسم بخاطر ماموریت‌هایش حق ماموریت نمی‌گرفت.

بخدا قسم مردم! حاج قاسم برای عروسی پسرش پول نیاز داشت.

* - سردار سلیمانی، اهل مناجات و عبودیت بود

حجت‌الاسلام کیاسری کاظمی:

حاج قاسم فقط اهل شنیدن نبود. اگر از بزرگی موعظه‌ای می‌شنید، عمل میکرد. به من می‌گفت: اسم فاطمه میاد آدم دلش یک طوری میشود. ایشان به حضرت زهرا علیهاالسلام، علاقه‌ی شدیدی داشت.

اسم امام حسین علیه‌السلام را که می‌آوردیم اشک میریخت، چه برسد که روضه بخونیم.

یک بار دعائی را برای حاج قاسم خواندم، از دعای روز دوشنبه حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ، وَتَبَصُّراً فِي كِتَابِكَ، وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَاحِلًا، وَالصِّرَاطَ زَائِلًا، وَمُحَمَّدًا (ص) عَنَّا مُؤَلِّيًّا." من گفتم: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ أَيَّ عِبُودِيَّتِكَ" گفتم حاجی جان اگر میبینی حضرت زهرا سلام الله علیها، بین در و دیوار قرار گرفت و با اون حالتی که داشت وقتی ولی و علی‌اش را می‌برند، دنبال حضرت بود، این قدرت حضرت زهرا بخاطر یه چیز بود: بخاطر عبودیت فاطمه بود. با دست خط خودش این رو یادداشت میکرد. به من گفت: همیشه این رو بنویسی من این رو سرلوحه زندگی‌ام قرار بدم و به این دستور، یکسال عمل کنم.

گفت: منم میخوام یک سال فاطمی بشم. هنوز یکسال نشد که شهید شد.

از ویژگی‌های حاج قاسم این بود که اهل مناجات شبانه بود، پیش از اذان صبح، نماز شب، گریه‌هاش. گاهی خدا توفیق میداد که در برخی عملیات‌ها با هم بودیم. یه کنجی می‌نشست و مثل یک خاک در مقابل خداوند خودش رو خم میکرد. گاهی قرآن دستش بود می‌دیدیم که روی یک صفحه خیلی وقت گذاشته. به خواندن صرف قرآن اکتفاء نمی‌کرد بلکه دوست داشت از قرآن یاد بگیرد.

* - هیچ گاه حق ماموریت نگرفتند

سردار عوض شهابی فر : خدا به ما توفیق داد بعد از جنگ تحمیلی چند سالی از وجود این شخصیت بزرگوار بهره بردیم. شهید سلیمانی در دل همه از کوچک تا پیرزن و پیرمرد جای داشت.

سپهبد سلیمانی به عنوان فرمانده قدس و مبارزه با داعش و جنگ هشت ساله دفاع مقدس؛ اما بخاطر اینکارها عزیز ملت نشد بلکه جهاد اکبر ایشان باعث شد مردم در هر کوهی و خانه و شهر و بیابانی در روز شهادت او بر سر و سینه زنند و کسی نیست که در فراق این سردار اشکی جاری نکرده باشد.

سردار سلیمانی در این مدت و جنگ هشت ساله هیچ گاه حق ماموریت نگرفتند در حالی که وضع مالی مناسبی هم نداشت.

یک ماه پیش رفتم سپاه قدس که خدمت این بزرگوار برسم وقتی که رفتم ایشان صورت گذاشته بود بر روی تمثال یک شهید و گریه می کرد.

* - شهید سلیمانی اهل اشک و نماز شب بود

سردار حسین معروفی ، فرمانده سپاه گلستان : بارها گفتم طی سال های رفاقت با حاج قاسم هیچ وقت ندیدم نماز شب شهید سلیمانی قطع شود. آنهم نه نماز شبی عادی، نماز شب های او همیشه با ناله و اشک و اندوه به درگاه خدا بود و بارها با ناله هایش برای نماز بیدار شدم.

شهید سلیمانی سربازی خوب برای اسلام و بنده ای ناب برای خداوند متعال بود که به حقش یعنی شهادت رسید. او در راه دفاع از اسلام و انقلاب به درستی پیش رفت، از امام جامعه جلو نزد و عقب نیفتاد که همین مصداق بارز ولایتمداری بود.

من با شهید سلیمانی رفت و آمد داشتم حتی بارها در منزل شان خوابیدم، اتاق مهمانان با اتاق حاج قاسم فاصله داشت اما من با اشک ها و صدای ناله های او برای نماز بیدار می شدم.

در کجای دنیا سراغ دارید یک سرلشگر نظامی یک عارف حقیقی باشد؟ او در مکاتبات خود به نیروهایش با رفاقت و صمیمیت قلم می زد.

مبتکر برگزاری کنگره های شهدا در سراسر کشور شهید سلیمانی بود، سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی تمام سخنان خود را در یادواره شهدا عنوان می کرد، به دشمنان در یادواره های شهدا می تاخت، به دوستان در یادواره شهدا تذکر می داد.

* - نماز اول وقت شهید سلیمانی

وقت نماز بود، زدیم بغل، گفتم: "حاجی قبول باشه."

گفت: "خدا قبول کنه، ان شاءالله"

نگاهم کرد و گفت: "ابراهیم! نمازی خواندم که در طول عمرم در جبهه نخواندم."

به حاج قاسم گفتم: "حاج آقا، شما همه‌ی نمازهایتان قبول است." ولی قصه‌ی نماز خوانده‌شده حاج قاسم فرق می‌کرد، به کاخ کرملین رفته بود و با پوتین قرار داشت. تا رئیس‌جمهور روسیه برسد وقت اذان شد. حاجی هم بلند شد. اذان و اقامه‌اش را گفت. صدایش در سالن پیچید، بعد هم به نماز ایستاد. همه نگاهش می‌کردند. می‌گفت در طول عمرش چنین لذتی از نماز نبرده بوده است. پایان نماز پیشانی‌اش را روی مهر گذاشت، به خدای خودش گفت: "خدایا، این بود کرامت تو، یک روزی در کاخ کرملین برای نابودی اسلام نقشه می‌کشیدند، حالا من قاسم سلیمانی آمدم اینجا نماز خواندم." منبع: کتاب سلیمانی عزیز

* - انگار از شهادتش خبر داشت

سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله لبنان: معمولاً وقتی برادران به دفتر می‌آیند، بچه‌ها دوربین می‌آورند و عکس می‌گیرند. گاهی هم نمی‌آورند.

اما این بار خود حاجی به بچه‌ها گفت: دوربین کجاست؟ می‌خواهم با سید عکس بگیرم. به همین خاطر در حال نماز، در حال ایستاده، در حال نشسته، در حال وضو و... عکس داریم که البته همه‌اش منتشر نشده. اما بسیار جالب بود که پافشاری کرد و به برادران گفت دوربین بیاورند و در همه‌ی حالت‌ها عکس بگیرند.

این آخرین دیدار بنده و ایشان بود. قاعدتا بنده به ایشان گفتم حاجی خواهش می‌کنم به بغداد بروید، شرایط خوب نیست، نگران‌کننده است. گفت نه، باید بروم. گزینه‌ی دیگری ندارم. باید بروم چون می‌خواهم نخست‌وزیر را ببینم و پیام‌های مهمی هست که باید برسانیم یا بشنویم و... راه دیگری وجود ندارد. خودم باید شخصا به بغداد بروم. - برنامه جهانمرد شبکه‌ی افق -

* - خستگی‌ناپذیری شهید سلیمانی

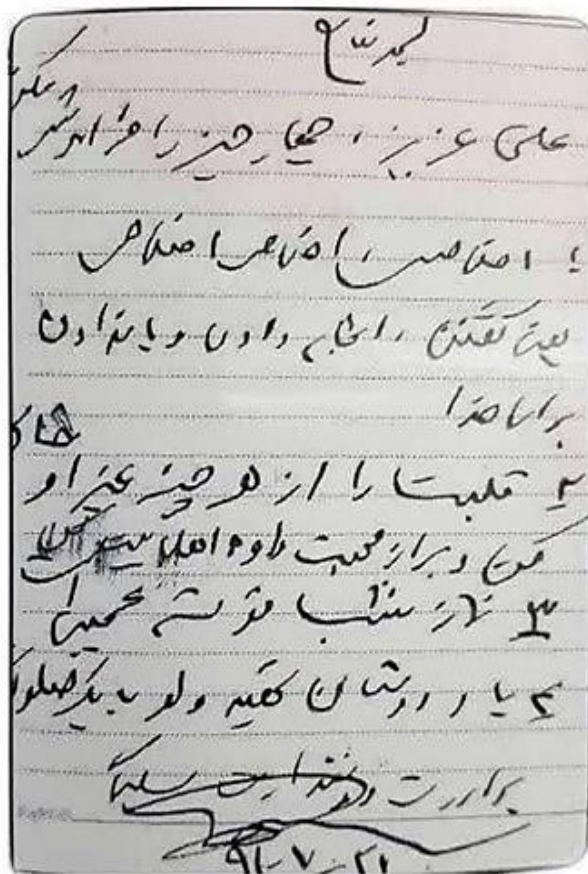
سید هاشم الحیدری، معاون فرهنگی حشدالشعبی عراق: وقتی پسر من به من گفت: شهید سلیمانی شهید شدند، من باورم نمیشد. هنوز هم باورم نمیشود. هنوز عادت نکرده‌ام که به ایشان بگویم شهید. واقعا نماد "ان الذین استقاموا و قالوا ربنا الله ... " واقعا ایشان خسته نمی‌شدند. استقامت ایشان واقعا عجیب بود. / برنامه جهانمرد شبکه‌ی افق

* توصیه‌های سردار سلیمانی در نامه‌ای به برادرش

بسمه تعالی

علی عزیز، چهار چیز را فراموش نکن :

۱. اخلاص، اخلاص، اخلاص، یعنی گفتن، انجام دادن و ندادن برای خدا
 ۲. قلبت را از هر چیزی غیر او خالی کن و پر از محبت او و اهل بیت (ع) کن
 ۳. نماز شب توشه عجیبی است
 ۴. یاد دوستان شهید ولو با یک صلوات
- برادرت، دوستدارت سلیمانی ۲۱/۷/۹۱



(بسمه تعالی)

(علی عزیز، چهار چیز را فراموش نکن)

- ۱- اخلاص، اخلاص، اخلاص
یعنی گفتن، انجام دادن و ندادن برای خدا
- ۲- قلبت را از هر چیز غیر او خالی کن و پر از محبت او و اهل بیت (ع) کن
- ۳- نماز شب توشه عجیبی است
- ۴- یاد دوستان شهید ولو به یک صلوات

« برادرت دوستدارت سلیمانی » ۲۱/۷/۹۱

توصیه‌ی سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی در یادداشتی به برادرزاده‌اش :

مهدی جان !

۱- تمام کسانی که به کمالی رسیدند خصوصاً کمالات معنوی که خود منشأ و پایه دنیوی هم می‌تواند باشد، منشأ همه آنها سحر است. سحر را دریاب، نماز شب در سن شما تأثیری شگرف دارد اگر چندبار آنرا با رغبت تجربه کردی، لذت آن موجب می‌شود به آن تمسک یابی.

۲- زیربنای تمام بدیها و زشتی‌ها دروغ است.

۳- احترام و خضوع در مقابل بزرگترها خصوصاً پدر و مادر؛ به خودت عادت بده، بدون شرم دست پدر و مادرت را ببوسی، هم آنها را شاد می‌کنی و هم اثر وضعی بر خودت دارد.

شهید سلیمانی واقعا برنامه ریزی جالبی داشت!

قائم مقام حزب الله: من کتابی را به حاج قاسم سلیمانی هدیه دادم. بعد در یکی از جلسات دیدم با من بحث کرد که این بخش جهاد فی سبیل الله باید مفصل تر نوشته میشد یا باید در یک کتاب دیگر مورد بررسی قرار می‌گرفت. من تعجب کردم از اینکه مگر می‌شود یک فرمانده نظامی که مدام این ور و آنور می‌رود، وقت داشته باشد که مطالعه کند. جالب بود حتی در مورد برخی جزئیات با من بحث میکرد. / برنامه جهانمرد شبکه‌ی افق

اصلا خستگی در زندگی حاج قاسم معنا نداشت

سید هاشم‌الحیدری معاون فرهنگی حشدالشعبی عراق : حاج قاسم دارای همت بلند بود. اصلا ترس در مکتب حاج قاسم سلیمانی راه نداشت. اهل جبهه دوم و سوم نبود. همیشه خط مقدم بود. اهل دفتر و میز و اینها نبود. فکر استراتژیک و دورنگری داشت. اهل درگیری و معرکه بود ولی دورنگری داشت.

در یک اخباری دیدم ایشان صبح سخنرانی در قم بود، بعد از ظهر در فلوجه در جنگ با داعش ، بعد از مغرب گفتند رفتند حلب در سوریه.ایشان همیشه در حال مسافرت بودند، همیشه، خیلی سخته! و بدون هیچگونه تشریفات. مرد عمل بود واقعا و واقعا شب و روز برای حاجی معنا نداشت. سه بعد از ظهر، سه بعد از نیمه شب فرقی نداشت برای حاجی. نمیگفت به کسی که شما برو من بعد میام. همیشه خودش میرفت.خودش سریع. همیشه خودش از خط مقدم اطلاعات میگرفت و خودش میرفت خط مقدم تا اطلاعات بگیرد.

*- معنویت حاج قاسم

سید هاشم الحیدری معاون حشدالشعبی عراق :

قدرت شهید سلیمانی در سلاح نبود. چیزی که همه این مدیریت را به شهید سلیمانی داد، گریه‌های فراوان ایشان بود. مصداق " و سلاحه البكاء " بود. شمشیر حاجی همان گریه‌های ایشان بود.



شهید سلیمانی واقعا برنامه ریزی جالبی داشت!

قائم مقام حزب الله لبنان: من کتابی را به حاج قاسم سلیمانی هدیه دادم. بعد در یکی از جلسات دیدم با من بحث کرد که این بخش جهاد فی سبیل الله باید مفصل تر نوشته میشد یا باید در یک کتاب دیگر مورد بررسی قرار میگرفت. من تعجب کردم از اینکه مگر میشود یک فرمانده نظامی که مدام این ور و آنور می‌رود، وقت دارد که مطالعه کند. جالب بود حتی در مورد برخی جزئیات با من بحث می‌کرد. / برنامه جهانمرد شبکه‌ی افق.

اصلا خستگی در زندگی حاج قاسم معنا نداشت

سید هاشم الحیدری معاون حشدالشعبی عراق: حاج قاسم دارای همت بلند بود.

اصلاً ترس در مکتب حاج قاسم سلیمانی راه نداشت. اهل جبهه‌ی دوم و سوم نبود. همیشه خط مقدم بود. اهل دفتر و میز و اینها نبود. فکر استراتژیک و دورنگری داشت. اهل درگیری و معرکه بود ولی دورنگر بود.

*- در تشییع جنازه حاج قاسم من در اهواز بودم و سخنرانی کردم. دیدیم همه جوانها از تیپ‌های مختلف با حجاب، حزب الهی و همه و همه داشتند گریه میکردند. تازه خیلی از ایرانی‌ها درست حاج قاسم را نمی‌شناسند. حاج قاسم دنبال هدایت همه مردم بود. نه فقط حزب اللهی‌ها. حاج قاسم، دنبال هدایت کسانی بود که از دین دور بودند و خدا هم برایش جبران کرد و همه را آورد پای تشییع جنازه.

*- روحیات حاجی در فضای کار

نصرالله جهانشاهی، راننده سپهبد شهید قاسم سلیمانی : حاج قاسم خیلی شجاع بود. دورانی که در قرارگاه قدس حضور داشت، اشرار ۹۰ نفر از نیروی انتظامی را گروگان گرفتند و به ۷۰ کیلومتری مرز افغانستان و پاکستان بردند. حاج قاسم خیلی ناراحت شد و با نقشه و طرح ریزی و اطلاعات دقیق، به داخل مرز افغانستان و پاکستان نیرو برد و همه ۹۰ نفر را آزاد کرد و چندین پایگاه اشرار را هم با خاک یکسان کرد. اما همین حاج قاسم مرد صلح بود و دیدیم که برای اشرار در داخل کرمان و سایر مناطق امان نامه داد. همین اشرار در اثر رفتار خوب حاج قاسم به دامن انقلاب آمدند و خیلی از اینها که غلام و کنیز داشتند، آنها را آزاد کردند. وضعیت خوبی در منطقه مأموریتی قرارگاه قدس نبود، ولی حاجی وضعیت منطقه را به خصوص در کرمان بهبود بخشید. در نیروی قدس هم خیلی جدی بود، ولی با نیروهای مقاومت بسیار صمیمی. / مصاحبه با هفته نامه صبح صادق

*- حاج قاسم سلیمانی و خانواده شهدا

حاجی مرد کار بود. اگر کرمان می رفت و فرصت کوتاهی می یافت، به دیدار خانواده شهدا می رفت. اگر در تهران بود و یک ساعت وقت پیدا می کرد، به بازدید از خانواده شهدا می رفت. مشهد اگر می رفت، هر موقع که فرصت پیدا می کرد، به بازدید از خانواده شهدا اختصاص می داد. حاج قاسم وقتی در تهران بود روزی چندین جا جلسه می رفت، از وزارت امور خارجه و ستاد کل سپاه گرفته تا دفتر رهبری و ... همه جا به موقع می رفت؛ در کرمان که کارش بیشتر از همه جا بود. بازدید خانواده شهدای لشکر و شهدای مدافع حرم از مهم ترین برنامه های سردار بود. جلسه با فرماندهان گردان ها و نیروهای لشکر در دفاع مقدس، جلسه کنگره شهدای کرمان و هزاران کار دیگر هم داشت؛ خستگی برایش اصلاً معنا نداشت. این در حالی بود که تمام بدن حاجی جای تیر و ترکش بود.

*- روحیات معنوی حاج قاسم

حاج قاسم حضرت زهرايي بود. خیلی جاها در جنگ و بعد از جنگ با توسل به حضرت زهرا (س) مشکلات را حل می کرد. یک فاطمیه هم در روستای خود در کرمان ساختند که در آن مراسم می گیرند. از همه اینها بگذریم، باید به نماز شب های حاجی اشاره کنم. هر شب نماز شب می خواند، آن هم با ناله و گریه و نجوا. من خودم شاهدیم؛ چون در همه مأموریت ها من با حاجی بودم. اگر خیلی خسته هم بود باز یک ساعت می خوابید، بیدار می شد و بعد شروع می کرد به نماز. واقعاً این صحنه عشق بازی و نجواهای حاجی در نماز شب هایش تماشایی بود. ما هم که می خواستیم نماز بخوانیم در مواجهه با این حال حاجی از خود بیخود می شدیم و دیگر نمی توانستیم نماز بخوانیم و فقط مبهوت حاجی بودیم. باید در آن صحنه باشید تا متوجه حرف من بشوید.

*- شجاعت سردار سلیمانی

سید احمد موسوی، از هم‌زمان سردار سلیمانی : سردار سلیمانی، قهرمان جنگ با داعش بود، حاج قاسم با شکست داعش، اقتدار اسلام و مقاومت اسلامی را در منطقه به دنیا نشان داد. اگر جانفشانی‌ها و از خودگذشتگی‌های حاج قاسم و رزمندگان و شهدای مدافع حرم نبود، امروز داعش در خاک ایران به جنایت و غارتگری می‌پرداخت. حاج قاسم بسیار شجاع بود؛ زمانی که ابوبکر البغدادی در مسجد نور در موصل در حال خواندن خطبه بود، حاج قاسم سلیمانی در صف مردم نشست. وقتی ابوبکر بغدادی تهدید کرد که اگر قاسم سلیمانی را بگیریم مثل خلبان روسی اون رو آتش می‌زنیم، نمیدانست که حاج قاسم در همان روز در صف مردم در نماز جمعه، روبری او نشسته بود.

اخلاص، نماز اول وقت، تسبیحات و اشک بر امام حسین(ع)، رمز موفقیت حاج قاسم بود.

*- کمک به مظلوم را یک عبادت می‌دانست

محمد کرمی فرمانده دانشگاه امیر المومنین(علیه‌السلام) : حاج قاسم اهل نماز شب و نماز اول وقت و عاشق قرآن بود، هر کجا ندای مظلومی را می شنید به یاری او می‌شتافت و این کار را یک نوع عبادت می‌دانست.

*- یکجا فقط شکست می‌خورد

سید هاشم‌الحیدری، معاون فرهنگی حشدالشعبی عراق: حاج قاسم دنبال دفتر و تشریفات نبود. در بیابان، در اتاق همان حاج قاسم بود. حاج قاسم خیلی با صلابت بود. ولی یکجا حاج قاسم در یکجا خرد می‌شد و اون هم مقابل خانواده شهدا بود. / برنامه جهانمرد شبکه‌ی افق

*- اهل میز و دفتر نبود

سید حسن نصرالله: ایشان فرمانده و یک نیرو در سپاه بود که می‌توانست در تهران بنشیند و به دیگران بگوید "بیایید اینجا"، بعد با آنها جلسه بگذارد و به حرف‌هایشان گوش دهد و مسائل آنها را به صورت طبیعی پیگیری کند و مثلاً هر شش ماه یا یک سال سری به سوریه یا عراق یا لبنان بزند.

معمولاً برخی فرماندهان این طوری رفتار می‌کنند، اما مکتب حاج قاسم یعنی رفتن به عرصه عملیات و میدان عمل و رفتن به سوی دیگران. / مصاحبه بمناسبت چهلم شهادت سردار سلیمانی

*- خستگی ناپذیری شهید سلیمانی



سید حسن نصرالله

دبیرکل حزب الله لبنان

حاج قاسم خسته نمی‌شد. ما همه خسته می‌شویم و گاهی احساس می‌کنیم مسائل خیلی دارند به ما فشار می‌آورند، اما حاجی ساعت‌ها کار می‌کرد و حتی وقتی خسته می‌شد هم به کار ادامه می‌داد. یادم هست گاهی وقتی می‌آمد دندان درد داشت. درد تحمل‌ناپذیری است. می‌گفتیم دکتر بیاوریم؟ می‌گفت الآن نه؛ بعد از جلسه. یعنی ۶ ساعت بعد. می‌نشست، درد را تحمل می‌کرد، در جلسه شرکت می‌کرد، مدیریت می‌کرد، تصمیم می‌گرفت و بعد می‌رفت دکتر. قدرتش در صبر و تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها ویژه بود. اغراق نمی‌کنم. من تابحال کسی را ندیده‌ام که مثل حاج قاسم درد و بی‌خوابی را تحمل کند.

*- مدیریت حاج قاسم چگونه بود

سید حسن نصرالله / مصاحبه بمناسبت چهلم شهادت سردار سلیمانی :

از سال ۱۹۹۸ یعنی تقریباً بیست سال پیش که حاج قاسم را شناختیم و رابطه ما با ایشان شروع شد، همیشه او بود که پیش ما می‌آمد، طبیعتاً این حضور در عرصه و میدان باعث می‌شد که اینجا همه برادران را ببیند و حرف رزمندگان و مجاهدان را از نزدیک بشنود، این کار مزیت زیادی در زمینه مدیریت و فرماندهی برای ایشان داشت، یکی از مزیت‌هایش این بود که به مجاهدان پشت گرمی می‌داد و نشان‌دهنده محبت و احترام ایشان به آنها بود، یعنی اینکه من همیشه در خدمت شما هستم و لازم نیست به دفتر من در تهران بیایید. اینها تأثیرات روحی و اخلاقی داشت و همچنین این فرصت را به ایشان می‌داد که نظر همه را بشنود، کمک کند ذهنیت روشن‌تر و صحیح‌تری داشته باشد، دیگر اینکه به او کمک می‌کرد به جنبه‌های دیگر هم برسد ایشان نکته‌ها و ملاحظات رزمندگان حاضر را گوش می‌کرد و نیز کمک می‌کرد ذهنیت عمیق‌تر و گسترده‌تری در مسئولیت داشته باشد. درباره‌ی مکتب حاج قاسم باید بگویم که این، جزئی از مکتب او بود. درست است که او فرمانده نیروی قدس بود، اما در تهران نمی‌نشست. بلکه به میدان‌های عملیات و خطوط مقدم می‌رفت. ایشان مدام و مستمراً به لبنان می‌آمد و چند روزی در لبنان می‌ماند. در نتیجه میان ایشان و برادران، فارغ از روابط کاری، دوستی‌های شخصی شکل گرفته بود. یعنی او و برادران، به لحاظ شخصی هم دوست همدیگر بودند. این در عرصه‌های دیگر هم بود. یعنی حاج قاسم با برادران سوری، عراقی، فلسطینی و مسئولان مختلف میدان‌های کاری دیگرش هم روابط

شخصی محکم و صمیمی داشت. این یکی از عوامل موفقیتش بود. پس اولاً حضور میدانی او، و ثانیاً روابط شخصی محبت‌آمیز و دوستانه‌ای که با مسئولان همه‌ی این میدان‌ها برقرار کرده بود در موفقیتش به‌شدت تأثیر داشتند.

یکی دیگر از ویژگی‌های پراهمیت شخصیت ایشان، پرکاری بود. پرکار به معنای [به فارسی:] پیگیری دائمی. گاهی شما با کسی توافقی می‌کنید و او بعد از یک یا دو هفته، شاید یک بار پیگیری کند، شاید هم نکند. اما حاج قاسم نه، روز دوم و سوم دقیقاً و پی‌درپی و فعالانه، اما نه عجولانه، پیگیری می‌کرد. این هم بخشی از روش حاج قاسم بود.

ممکن است اگر کس دیگری بود بگوید باشد؛ من موضوع را در ماه‌های آینده پیگیری می‌کنم. اما حاج قاسم نه، خیلی به بهره‌وری از وقت اهمیت می‌داد. یعنی چیزی را که می‌شد در ۵ سال انجام داد باید در ۱ یا ۲ سال انجامش می‌داد. تا این حد مصمم بود و پشت سرهم پیگیری می‌کرد.

تواضع شدیدش. این تواضع خیلی مؤثر بود. می‌دانید که نظامیان چون در وضعیت جنگی هستند و احساس قدرت می‌کنند، گاهی به خود برتر بینی، تکبر و اینها دچار می‌شوند. اما حاج قاسم حتی در برخورد با آدم‌ها و مردم عادی هم بسیار متواضع بود. این‌ها بخشی از مکتب اوست. قاعدتاً همه‌ی ما باید متواضع باشیم، اما این که فرماندهی با آن جایگاه، تا این حد متواضع باشد، خیلی مهم است.

*- فضایی که حاج قاسم در طول جنگ ساخته بود

یعنی برادران در فضایی سرشار از اطمینان و متانت و آرامش و راحتی می‌نشستند و خوب فکر می‌کردند و حاجی در تمام این بحث‌ها، فکر کردن‌ها و برنامه‌ریزی‌ها مشارکت می‌کرد. ولی باز برای توضیح بیش‌تر: حاجی هر وقت ایده‌ای داشت آن را به کسی تحمیل نمی‌کرد. همیشه وقتی ایده‌ای داشت با بچه‌ها در میان می‌گذاشت و با آن‌ها بحث می‌کرد. اگر می‌پذیرفتند عملی می‌کردند و اگر نه، بهشان فشار نمی‌آورد و تحمیل نمی‌کرد.

این مکتب حاج قاسم بود. این یک مکتب است. یعنی او در جایگاه کسی بود که به دیگران کمک می‌کرد، نه کسی که افکاری که دیگران قبول ندارند یا کارهایی که طاقتش را ندارند یا چون اهل آن منطقه هستند نفعی در آن نمی‌بینند، بهشان تحمیل می‌کند. و این اصلاً ناراحتش نمی‌کرد که ایده‌ای را مطرح کند و برادران قبولش نکنند. گاهی هم آن‌ها ایده‌هایی مطرح می‌کردند و او موافق نبود، اما می‌گفت شما هرطور مناسب می‌بینید عمل کنید و به خدا توکل کنید، چون مسئولیت کار با شماست. وظیفه‌ی من این است که به شما کمک کنم اما

مسئول شما نیستیم. این از روزهایی که با هم گذراندیم. اوقات خوشی بود که با هم خوشحال بودیم. گاهی هم که حوادث دردناکی روی می‌داد دردمند می‌شدیم و حاج قاسم هم درست مثل حاج عماد و برادران دیگر گریه می‌کرد.

* - تنها درخواست سردار سلیمانی از سید حسن نصرالله

سید حسن نصرالله: وقتی قضیه‌ی داعش در عراق پیش آمد و داعش بر بعضی استان‌های عراق مسلط شد، مشخص شد اوضاع عراق خیلی سخت است. ارتش عراق به دلیل فروپاشی‌هایی که رخ داده بود آمادگی لازم را نداشت. من از بعضی مسئولان عراقی شنیدم که بسیاری از انبارهای سلاح از مهمات و گلوله‌هایی که بتوان از آن‌ها استفاده کرد خالی است. وضعیت روحی و روانی هم خوب نبود. حاج قاسم شخصا به همراه مجموعه‌ای از فرماندهان سپاه به بغداد رفت و آن‌جا با برادران عراقی و گروه‌های مقاومتی که از قدیم دائما با آن‌ها رابطه داشت تماس گرفت.

او بود که در رویارویی‌های اولیه وارد میدان شد و پیش هم رفت و آن قضیه‌ی معروف پیش آمد که ماجرای جاده‌ی بغداد به سامرا بود: آنجا نزدیک بود حاج قاسم سلیمانی و برادران دیگری که با او بودند شهید بشوند. چند روز بعد یا همان موقع بود که فتوای تاریخی حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی (حفظه الله و دام ظلّه) درباره‌ی موضوع جهاد صادر شد و موضوع پذیرش داوطلب و رو آوردن برادران عراقی به جبهه‌ها پیش آمد که به سازمان‌دهی نیاز داشت. حاج قاسم همان وقت از فرودگاه بغداد به دمشق آمد و از فرودگاه دمشق به بیروت و ضاحیه‌ی جنوبی.

ساعت دوازده شب بود که رسید پیش من. یادم هست که گفت «الان ساعت دوازده شب است. من تا طلوع آفتاب صد و بیست تا فرمانده عملیاتی لبنانی از شما می‌خواهم!» من گفتم حاجی، الان ساعت دوازده شب است. من از کجا برای شما صد و بیست تا فرمانده عملیات بیاورم؟ گفت راه حل دیگری نداریم. اگر بخواهیم با داعش مقابله کنیم، از مردم عراق دفاع کنیم، از عتبات مقدسمان دفاع کنیم، از حوزه‌ی علمیه و از کل این چیزی که الان در عراق هست دفاع کنیم، چاره‌ی دیگری نداریم.

من از شما نیروی عملیاتی نمی‌خواهم، من از شما [به فارسی]: (فرماندهان میدانی) می‌خواهم.

در طول بیست، بیست و دو سال روابط ما با حاج قاسم سلیمانی، او هرگز از ما چیزی نخواست. هیچ چیز از ما نخواست. حتی برای ایران چیزی از ما نخواست. بله، این تنها درخواستی بود که از ما کرد و آن هم برای عراق بود که این فرماندهان میدانی را از ما خواست.

بعد او پیش من ماند و شروع کردیم به تماس با یک‌یک برادران و توانستیم حدود شصت فرمانده میدانی تأمین کنیم. بعضی‌هاشان برادرانی بودند که در جبهه‌های سوریه بودند. به آن‌ها گفتیم بروید فرودگاه دمشق، برخی از برادران هم در لبنان بودند که از خواب بلندشان کردیم و از خانه‌هایشان بیرون آوردیمشان، چون حاجی گفت من می‌خواهم آن‌ها را با همان هواپیمایی که خودم می‌روم ببرم: بعد از نماز صبح. عملاً هم نماز صبحشان را خواندند و رفتند سمت دمشق و هواپیمای حاج قاسم دمشق را در حالی ترک کرد که حدود پنجاه یا شصت نفر یا بیش‌تر فرماندهان میدانی حزب‌الله همراهش بودند.

* چرا حاج قاسم خود را در قلب حادثه می‌انداخت

جنگ عراق باعث شد حاج قاسم خودش را بسیار وارد میدان جنگ کند. هر جا که لازم بود در خط مقدم حضور پیدا می‌کرد و حضور ایشان در عملیات شناسایی و... را خیلی وقت‌ها از نزدیک دیده‌ایم. آیا این شرایط برای ایشان خطرناک نبود؟ این‌که ناگهان خودش را وارد معرکه‌ی جنگ می‌کردند؟

چرا، او مدام و به شدت در خطر بود. یعنی حاج قاسم به واسطه‌ی حضورش در خطوط مقدم و میدان‌های نبرد عراق و همچنین سوریه، همیشه در معرض خطر بود. اما نمی‌پذیرفت پشت جبهه بماند. می‌رفت جلو و می‌خواست با چشم خودش ببیند و مستقیماً ارزیابی کند و با رزمندگان خطوط مقدم ارتباط برقرار کند و کنار آن‌ها باشد. روشش این بود. قاعدتاً ما مدام در این باره با او بحث می‌کردیم.

او این کار را فقط به خاطر عشقش به شهادت انجام نمی‌داد. برخی می‌گفتند حاج قاسم می‌خواهد شهید شود و دنبال قاتلش می‌گردد! به همین علت به این مناطق می‌رود. این حرف نادرست یا حداقل نادقیق است چون او حداقل می‌دانست مسئولیت شرعی دارد و جایز نیست خودش را بی‌هوده در معرض کشته شدن قرار دهد.

این طور نبود. حاج قاسم دیدگاه خاص خودش را داشت که تا حد زیادی هم درست بود. می‌گفت این نبرد در عراق و سوریه نیازمند ایستادگی شدید و شجاعت بالا و پایداری در جبهه‌های نبرد است و این موضوع با مدیریت از پشت جبهه محقق نمی‌شود. مهم‌ترین فایده‌ی حضور فرماندهی در سطح حاج قاسم سلیمانی در جبهه‌ها،

ایجاد ثبات روانی، روحی و معنوی بود. حضورش در جبهه‌ها به خودی خود به شدت به رزمندگان نیرو می‌بخشید و با وجود همه‌ی خطرات و دشواری‌ها به ثبات، ایستادگی و ماندن آن‌ها کمک می‌کرد.

علاوه بر این که موجب می‌شد فرماندهی باشد که به اطلاعات میدانی نزدیک‌تر است. اما من معتقدم و وقتی با او بحث می‌کردم این حرف را از خودش می‌شنیدم که جنبه‌ی معنوی، روانی و عاطفی برایش بسیار مهم بود. درست هم هست.

شما امروز می‌توانید فیلم‌هایی را ببینید که چگونه وقتی حاج قاسم می‌رود پیش بچه‌های خطوط مقدم و جلوترین خاکریزها آن‌ها با او روبوسی می‌کنند، دستش را می‌بوسند، گریه می‌کنند، در آغوشش می‌کشند و به او اعتراض می‌کنند که چرا تا این جا آمده جلو. این تأثیر روانی بسیار مهم است. به همین علت بود که رابطه‌ی دوستی، مودت و عشق میان رزمندگان و حاج قاسم شکل گرفت. اگر موضوع را از پایگاه‌های پشت جبهه مدیریت می‌کرد این رابطه هیچ‌گاه شکل نمی‌گرفت. علت این عشق، این حضور مستقیم در خطوط مقدم است.

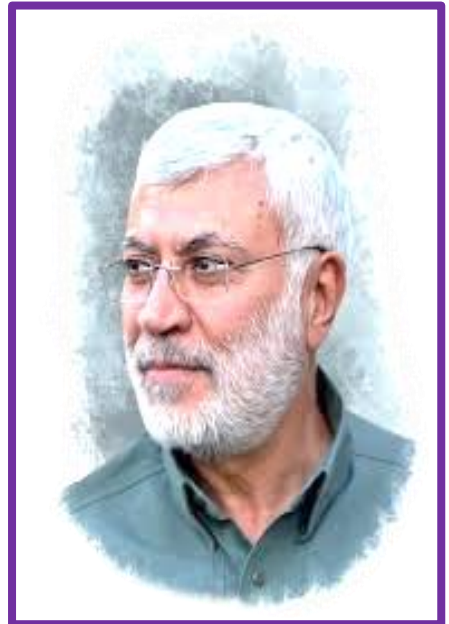
از طرف دیگر وقتی این عکس‌ها و فیلم‌ها در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی پخش شد، من با او صحبت کردم و گفتم حاجی این‌ها خطرناک است.

حاج قاسم عمداً این کار را نمی‌کرد و این طور نبود که به خطوط مقدم برود و با خودش دوربین ببرد که از او فیلم بگیرند. اما حاضران در منطقه (که می‌دانید در این مناطق همه موبایل همراهشان هست) از حاجی فیلم می‌گرفتند و در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک می‌گذاشتند.

او می‌گفت این بچه‌هایی که در خط مقدم و در خاکریزهای اول هستند جانشان را گرفته‌اند کف دستشان و آماده‌ی مرگ‌اند. من خجالت می‌کشم گوشی‌هایشان را ازشان بگیرم و بگویم از من عکس بگیرید چون مثلاً جان من به خطر می‌افتد. پس رهایشان می‌کرد. به همین علت اولین تصویرهایی که از حاج قاسم منتشر شد به دست خودش یا نیروی قدس نبود، بلکه به دست رزمندگان خطوط مقدم بود که از حضور او میان خودشان عکس می‌گرفتند و منتشرش می‌کردند و از آن جا به رسانه‌ها می‌رسید. راه دیگری هم نبود. ایشان می‌گفت من از این بچه‌های رزمنده خجالت می‌کشم که بهشان بگویم نباید از من عکس بگیرید چون برای من خطرناک است. آن هم وقتی این رزمندگان بیش از همه در خطرند. علت واقعی حضور رسانه‌ای غیر عمدی حاج قاسم در سال‌های اخیر این بود.

* - شجاعت شهید سلیمانی

شهید ابومهدی المهندس : به قول رهبر انقلاب واقعا حاج قاسم شهید زنده هستند. اون مناطقی که ما جرأت نداشتیم بریم، ایشون میرفت و می‌دید. ایشون قبل از هر عملیاتی تا با چشم خودش اون زمین رو نمی‌دید، تا با پای خودش نمیرفت جلو، تا نمیرفت تا چند متری داعش، دستور عملیات نمیداد. هر جا کار سخت میشد و پیش نمی‌رفت خودش می‌آمد و میرفت جلو تا با چشم خودش ببیند. واقعاً مخلص، فداکار و بدون ادعا بود.



* - خیال نکنید کارها بدون مانع بود برای حاج قاسم

سردار عزیز جعفری : شهید سلیمانی اولین اقدامش ارتباط با نیروهای حزب‌الله و مقاومت فلسطین بود. از تکنیک‌های ساخت سلاح تا ساخت موشک‌های مختلف و ... این اقدامش باعث شد تا در جنگ ۳۳ روزه، حزب‌الله بتواند ارتش صهیونیستی رو شکست بدهد.

او این را یاد داد که با اتکا به مردم و خدای متعال میشود مقابل ارتش‌های غاصب ایستادگی کرد. بارها ایشان شاید تحت فشار مقامات سیاسی در مورد نحوه کارهایش بود. سیاسیون شاید ملاحظاتی داشته باشند در مورد نحوه انجام یک کار ولی برای حاج قاسم شاید مهم نبود. ایشان با اینکه تحت فشار بود ولی هیچگاه از فشار خسته نشد، گلایه میکرد ولی خسته نمیشد و دست نمی‌کشید.

* - برایش مهم نبود چه کسی کمک می‌خواهد مهم جبهه اسلام بود

خرازی / از دیپلمات‌های اسبق کشور :

بارزانی از مسئولین کردستان عراق میگفت: ساعت ۷ شب زنگ زدم به قاسم سلیمانی و گفتم داعش در ۱۰ کیلومتری ما هستند. به من گفت: تا صبح نگه دار من میام. بهش گفتم : تا صبح دوام نمی‌اریم. به من محکم گفت: تا صبح نگه دار من میام.

من صبح دیدم با ۵۰-۶۰ فرمانده از ایران، سردار سلیمانی آمد. تا ساعت ۱۲ ظهر ورق جنگ کامل برگشت و داعش عقب نشینی کرد. / برنامه جهانمرد شبکه افق



پرویز فتاح رئیس بنیاد مستضعفین:

حاج قاسم فراگروھی کار می‌کرد، فراقومی کار می‌کرد. آن محبتی که حاج قاسم به برادران کرد، اهل سنت داشت، محبتی که به ایزدی‌ها داشت، باعث شد این شخصیت فراگیر و همه‌گیر را از ایشان ببینیم. همانطور که در تشییع جنازه ایشان دیدید. ایشان با کسانی کار می‌کرد که شاید از نظر ما اینها آدم‌های درست و بدرد بخوری نبودند، ولی ایشان دست همه رو میخواست بگیرد.

* - حاج قاسم قلب‌ها را فتح کرده بود

پرویز فتاح رئیس بنیاد مستضعفین: یکبار ماموریتی با چندتا از مسئولین و حاج قاسم سلیمانی رفتیم به سوریه. قرار شد بخاطر مسایل امنیتی، حاج قاسم جدا از ما بیاید. من هم قبلاً رفته بودم سوریه. اینطور نبود که آقای بشار اسد، بیاید تا پای آسانسور دفترش، چون فاصله از آسانسور تا دفتر زیاد بود. همیشه قبلاً که رفته بودیم ایشان همان دم دفتر از ما استقبال می‌کرد، من فکر کردم شاید برای ما آمده اینجا. ولی جالب بود که بشار اسد پای آسانسور ایستاد و ما هم منتظر بودیم تا حاج قاسم بیاید و فهمیدم برای حاج قاسم سلیمانی آمده پای آسانسور. حتی وقتی ما رفتیم یک جایی با مسئولین سوریه ناهار بخوریم، حاج قاسم نیامد با ما، بعد که رسیدیم آنجا دیدیم مسئولین سوریه ناهار را نمی‌خورند، بعد متوجه شدیم گفته اند که قرار است حاج قاسم سلیمانی بیاید و وقتی حاج قاسم سلیمانی آمد شروع کردند به ناهار خوردن. معلوم است حاج قاسم قلوب سوری‌ها را فتح کرده است نه اینکه صرفاً یک رابطه‌ی سیاسی و دیپلماتیک با سوری‌ها داشته باشد. / برنامه جهانمرد شبکه افق

* - حاج قاسم یک دیپلمات بود

امیر عبداللهیان، معاون وقت وزیر امور خارجه:

سردار سلیمانی، واقعا یک دیپلمات بود. تنها یک نیروی نظامی نبود. سردار سلیمانی کسی بود که از روحیات مختلف عراقیها، افغانستانی‌ها، روسی‌ها و ... شناخت جزئی داشت.

وقتی که تصمیم گرفته شد نیروی هوایی روسیه بیاید و در سوریه عملیات انجام دهد، در ابتدای امر روسیه حاضر نمیشد بیاید. سردار سلیمانی یک کالک نظامی از نقشه منطقه را پهن کرد و به آقای پوتین گفت: اینجا منطقه حساس و مهمی است و شما در اینجا پایگاه ندارید و در آن دیدار رئیس جمهور روسیه را قانع کرد برای حضور نظامی در سوریه. / برنامه جهانمرد شبکه افق

*- از تعجب شاخ در آوردند!

امیر عبداللهیان، معاون وقت وزیر امور خارجه: در زمانی که در وزارت خارجه بودم، در زمانی که مرسی رئیس‌جمهور مصر بودند. من سفری به مصر داشتم و با مشاورین مرسی ملاقات داشتم و به یک توافقی در زمینه‌ی بازرگانی و گردشگری رسیدیم. قرار شد آنها بیایند ایران و آمدند. بعد از نهایی شدن توافقیها، از من درخواست کردند که اگر میشود ما می‌خواهیم سردار سلیمانی را ببینیم ولو برای ۵ دقیقه.

من گفتم ارتباطی بین توافق ما و دیدار سردار سلیمانی نمی‌بینم. ولی به سردار سلیمانی زنگ زدم و با ایشان هماهنگ کردم. سردار گفت: اگر این دیدار به نفع جریان انقلاب است، اشکالی ندارد. ما رفتیم و سردار داشت در اتاقش با کسی صحبت میکرد. هیأت مصری نیز آنجا بودند. سردار یک سلامی داد و به من گفت: عبداللهیان من یک تماس ضروری دارم شما بنشینید تا من بیایم. وقتی با هیأت مصری نشستیم، هیأت مصری به من گفتند: سردار سلیمانی چند دقیقه دیگر می‌آیند؟ من گفتم: همین بنده خدا سردار سلیمانی بود.

هیأت مصری واقعا تعجب کردند. به من گفتند: ما فکر میکردیم که ژنرال سلیمانی، یک ژنرال در سطح بین‌المللی، یک آدم بد اخلاق و اخمو باشد و ما فکر نمی‌کردیم که ایشان اینقدر خوش اخلاق باشند. هیأت مصری گفتند: سردار سلیمانی واقعا آدم عمیقی هستند در مسایل منطقه. / برنامه جهانمرد، شبکه‌ی افق

*- شهید سلیمانی با ما فوتبال بازی می‌کرد!

دبیر کل جهاد اسلامی فلسطین: سردار سلیمانی کسی بود که توانمندی نظامی گروه‌های فلسطینی را از یک گروه زیرزمینی تبدیل به یک ارتش کامل و پُر قدرت کرد.

سردار سلیمانی بر تمام آموزش‌های نیروهای فلسطینی شخصا نظارت داشت. حتی به جرأت میتوانم بگویم: خودش بیشتر از فرماندهان گروه‌های مقاومت حواسش به نیروهای مقاومت بود. کسی بود که نه تنها پیگیر مشکلات ما بود بلکه بر تمام جزئیات نبرد ما با اسرائیل نظارت داشت. ایشان آنقدر خودش پیگیر جزئیات پیشرفت ما بود که خودش خیلی از نیروها و فرماندهان ما را به اسم می‌شناخت. حتی ایشان با ما فوتبال بازی می‌کردند. یعنی اینگونه رابطه‌ی عاطفی و انسانی با ما ایجاد می‌کرد.

ویژگی برجسته ایشان این بود که شخصا می‌آمد و بررسی میکرد که مثلاً این موشک‌هایی که ما زدیم دقیقا به کجا اصابت کرده و چطور میشود آنها را ارتقاء داد.

*- ایشان بسیار عاطفی بودند!

خبرنگار شبکه‌ی العالم :

ایامی که در خوزستان سیل آمده بود من شنیده بودم سردار سلیمانی آمده‌اند خوزستان. چندین جا رفتیم که با ایشان مصاحبه کنیم ولی هر جا می‌رفتیم ایشان زودتر از آنجا رفته بود.

من بالاخره در شهرستان شادگان ایشان رو پیدا کردم. ایشان سخنرانی خودشان را انجام دادند. بعد به من گفتند شما خیلی لطف دارید، ولی من نمیتوانم با شما مصاحبه کنم، از دست من هم ناراحت نشوید.

من که کل روز را دنبال ایشان بودم ولی نتوانستم با ایشان مصاحبه کنم، بغضم ترکید. شهید ابومهدی المهندس که دید من ناراحت شدم گفت بیا من باهات مصاحبه میکنم.

من با ایشان مصاحبه کردم ولی گریه‌ام هنوز ادامه داشت. سردار سلیمانی انگشتی را دادند به کسی که بدهند به من. ولی من باز داشتم گریه میکردم. بالاخره خود ایشان از ماشین پیاده شدند و به من گفتند: باشه من باهاتون مصاحبه میکنم، ولی شما که دارید گریه میکنید من چطور با شما مصاحبه کنم؟

ایشان واقعا انسانی بود که به عواطف و احساسات بقیه توجه داشت.

*- ایشان بسیار پرکار بودند، ایشان عاطفی بودند!

امیر عبداللهیان، معاون وقت وزیر امور خارجه:

گاهی اوقات ایشان در سوریه بودند و برای جلسه می‌آمدند تهران شورای عالی امنیت ملی، بعد که گزارش‌ها را می‌دادند از همانجا برمی‌گشتند سوریه.

ایشان آنقدر عاطفی بودند که یکبار در جلسه‌ای که با ایشان بودیم، موقع ناهار شد. یک غذای سازمانی بود که برای ما آوردند و یک غذایی خانمشان فرستاده بودند. سردار سلیمانی یک بخشی از غذا را به ما دادند و به مسئول دفترشان گفتند: برو از سرباز دم در تا بقیه رو بشمار ببین چند نفرند؟ مسئول دفتر رفت و اومد و گفتند: حاجی ۱۲ نفر. سردار باقیمانده‌ی غذای خانه را ۱۲ قسمت کردند و به همه دادند. برای خودش فقط اینقدر باقی ماند که یک تکه نان را به ته ظرف مالید. چیزی برای خودش باقی نمانده بود. من خجالت کشیدم چون در این بین ما غذا را خورده بودیم. هر چقدر تعارف کردم از غذای ما قدری هست بیا بخرید، ایشان قبول نکردند. گفتند من بروم خانه، آنجا حتما برای من نکه داشته‌اند. اینقدر ایشان عاطفه داشتند. / برنامه جهانمرد شبکه افق

* - از شهادتش خبر داشت!

حاج حسین یکتا :

در جمع بچه‌های کرمان بودم. یک نفری به من گفت: حاج قاسم به ما گفت: فاطمیه سال بعد با فاطمیه امسال یک فرقی میکند.

بهش گفتیم : مگه چه فرقی میکند. سردار سلیمانی گفت : سال بعد فاطمیه من نیستم.

* - تواضع و قانون‌مندی سردار سلیمانی

امیر عبداللهیان، معاون وقت وزیر امور خارجه / برنامه جهانمرد :

یکبار جلسه‌ای در دفتر سردار داشتیم. ایشان در وسطای جلسه گفت: شما جلسه رو ادامه بدید من باید برم یک دادگاه دارم. من خیال کردم ایشان دارند شوخی میکنند. ولی دیدم احضاریه رو گذاشتند در جیبش.

من گفتم سردار خب شما نباشید جلسه فایده نداره. ایشان اینقدر مقید بود به قانون که گفت: نه باید من برم. خب میتوانست بگوید به بخش حقوقی نیروی قدس تا اونها بروند ولی خودش رفت.

ماجرای دادگاه چی بوده ؟ در زمانی که ایشان فرماندهی مبارزه با اشرار شرق کشور را داشتند، ماموریت ایشان آرام‌سازی مرزهای شرق کشور بود.

در یکی از ماموریت‌ها وقتی یک کارناوال بزرگ تروریستی آمدند و ضربه زده بودند، فرار کرده بودند به خاک کشور همسایه. بارها تروریستها این کار رو کرده بودند و مدام آمده بودند، ضربه زده بودند و برمیگشتند به خاک کشور همسایه.

سردار سلیمانی که دیده بود، کشور همسایه این گروه‌ها رو تحویل نمیدهند، یکبار دنبال این گروه‌های تروریستی رفته بود توی دل خاک اون کشور و اون گروه رو متلاشی کرده بودند.

اتفاقا بعد از مقابله‌ای که سردار با این گروه‌های تروریستی داشت، دیگه اون ماجراهای تروریستی خاموش شد.

حالا دادگاه بخاطر این کار، ایشان رو احضار کرده بود که چرا وقتی دنبال تروریستها رفتی توی کشور همسایه، مجوز خروج از کشور را نگرفتند؟!



اگر به بی تفاوتی کشانده شویم، یعنی مرگ انقلاب.



کتاب
گزیده‌ای از دیدگاه‌های شهید بهشتی
صفحه ۱۰۹

